

پایان بر سر
انقلاب اسلامی

توقیف شد

روزنامه ایران

شماره ۱۰۰۰

تیراژ ۱۰۰۰

مقاومت شما نوطئه را درهم خواهد شکست

شکست

هر کدام از شما جوانان یک شماره از "انقلاب اسلامی" بشوید

همه جوانان درسراکتور باید درمقال این قانون شکنی، بمقاومت و استقامت برخیزند

و این درسراکتور است که کشور خود را از دست بدهد

تحقیق کودتای آ...



منافق، لیبرال، پیوندتان مبارک

ع.ا.ع

اشاره:

از جمله بحران‌هایی که پیش از پیش بر داغی تابستان ۱۳۶۰ افزود، پیوندی بود که بین نیروهای لیبرال و غربزدهای به نام بنی صدر در قامت رئیس جمهوری اسلامی ایران و نیروی منافق و آدمکشی به نام مسعود رجوی و هوادارانش، در قامت گروهکی به نام سازمان مجاهدین خلق ایران - منافقین - رقم خورد. این پیوند شوم، جریانی را به وجود آورد که داغ‌ترین تابستان تاریخ معاصر را رقم زد. بنی صدر و رجوی را می‌توان عامل اصلی ترورها و حوادث بحران‌زای ۱۳۶۰ ایران و حتی وقایع بعد از آن دانست، عواملی که به عنوان نوکر بی‌جیره و مواجب استکبار جهانی به انتقام کور از ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی پرداختند. با نگاهی به عملکرد این دو عنصر خودفروخته و روند پیوند شومشان تا هنگامه فرار از ایران به سمت پاریس، می‌توان عمق فجایع به وجود آمده توسط گروهک منافقین با همراهی و همکاری ابوالحسن بنی صدر پی برد.

بنی‌صدر؛ از ریاست جمهوری تا فرار

ابوالحسن بنی‌صدر که دوره تحصیلات دانشجویی‌اش را در پاریس گذرانده بود، هیچ‌گاه به عنوان یک مبارز و یا حتی مخالف رژیم پهلوی به شمار نمی‌آمد. فقط در دوران حضور امام در نوفل لوشاتو فرانسه، وی به همراه تنی چند از دوستان ملی‌گرایش از قبیل صادق قطب‌زاده، سعی نمود تا خودی نشان دهد و خود را در اضمحلال رژیم رو به نابودی پهلوی سهیم قلمداد نماید. وی که یکی از مسافران پرواز انقلاب یعنی بازگشت امام خمینی ره به وطن بود، پس از پیروزی انقلاب ره روستی روشنفکرانه و دین‌مدارانه گرفت و خود را در قالب یک روشنفکر دینی طرفدار امام و روحانیت نمایان نمود. مواضع ظاهراً انقلابی وی نیز مزید

گفت: معلوم نیست، ولی به هنگام خروج از بیت حضرت امام، در پاسخ به سؤال همان خبرنگار، با لبخندی گفت: آری، قطعاً! این برخورد، موجب تقویت این شایعه شد که کاندیدای مورد نظر حضرت امام، بنی‌صدر است. در هر حال، وی در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، با آرای بالایی نسبت به رقبای خود برگزیده شد.

انتخاب وی به ریاست جمهوری اسلامی ایران، آغاز روندی بود که وی به منظور حذف نیروهای انقلابی و خط امامی اتخاذ کرده بود. در تیررس این اهداف شوم بنی‌صدر، افراد بزرگوار از قبیل شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و ... بودند. وی جهت عملی کردن خواسته‌های خود به چند راهکار دست زد:

راهکار اول؛ به رخ کشیدن رأی مردم: همان‌گونه که گفته شد، وی به خاطر القای نادرست این مسئله که «امام پشتیبان من است»، توانست آرا چشمگیری را کسب نماید. همین مسئله موجب شد تا وی خود را «مستظهر به پشتیبانی ملت بداند» و رأی مردم را به رخ مخالفان خود بکشد: «... از نظر من، اگر مردمی رأی دادند و کسی را به عنوان رئیس جمهور انتخاب کردند، یازده میلیون رأی دادند... اگر بخواهند ملاک و ضابطه را - که رأی شما مردم است - از بین ببرند، راهی جز این ندارند که بیایند این رئیس جمهوری را بی اعتبار بکنند...» و «به عنوان رئیس جمهور منتخب شما، هیچ استقامتی غیر از استقامت شما ندارم و نمی‌توانم داشته باشم. آنچه من می‌توانم بگویم، این است که آن رأی که شما به من دادید و آن اختیارات و مسئولیت‌هایی که بر عهده من گذاشته‌اید، از دست نخواهم داد...» استناد به آرای مردم موجب شد تا بنی‌صدر به یک «خودبزرگ‌بینی کاذب» نیز برسد تا آن‌جا که صراحتاً می‌گفت: «من خودم را نمی‌خواهم کوچک کنم. من امروز بزرگ‌ترین اندیشه معاصرم!»

امام امت ره با هوشمندی خاص و بدون اشاره به نام بنی‌صدر، این رفتار مغرورانه وی را سخت به چالش کشیدند و به وی هشدار دادند که دست از این «منیت‌ها» بردارد: «... هیچ شکی نکنید که هر کسی گفت: «من»، این «من» شیطان است، اگر ملت را می‌خواهید، هی نگویید که ملت با من است؛ ملت با اسلام است، نه با من است، نه با شما و نه با دیگری...»

اما این توصیه امام را بنی‌صدر پذیرا نشد تا بیش از پیش و با سرعت زیاد به سمت مهلکه گام شتابان بردارد.

راهکار دوم؛ ترور شخصیت یاران امام: راهکار دیگر بنی‌صدر جهت حذف نیروهای انقلاب، ترور شخصیت و توهین و افترا نسبت به نزدیک‌ترین و وفادارترین یاران امام خمینی بود. وی یاران امام را با عناوینی مانند «چماق به دست»، «زورگو»، «انحصارطلب» و ... مورد اتهام قرار می‌داد: «شما زنان و مردان بدانید اگر در برابر آن‌هایی که می‌خواهند به جای هر چیز، زور به کار ببرند و هر منطقه از کشور را عرصه زورگویی‌های خودشان بکنند، نایستید،



سوگند ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر در مجلس شورای اسلامی با حضور آیت‌الله محمد بهشتی و هاشمی رفسنجانی

بر علت شد تا بسیاری از نیروهای اصیل انقلابی، وی را از خود بدانند. وی در جریان فتح لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان، به حمایت قاطع از این اقدام پرداخت و در کنار آن با اتخاذ مواضع انقلابی دیگر، سعی می‌نمود خود را یک انقلابی تمام‌عیار نشان دهد. این مسئله موجب شد تا زمینه‌های کاندیداتوی وی برای ریاست جمهوری اسلامی ایران فراهم شود. در این میان اما امام امت و برخی از یاران و اصحاب روشن ضمیرش به ماهیت سراسر نفاق بنی‌صدر پی برده بودند، اما مصلحت و تدبیر اقتضاء می‌کرد که در آن جو کاملاً غبارآلود که تشخیص حق از باطل برای بسیاری از افراد دشوار بود، موضع‌گیری علنی ننمایند تا چهره واقعی وی آرام آرام برای ملت روشن شود. البته سکوت امام و برخی از یاران ایشان هیچ‌گاه به معنای یله و رها گذاشتن بنی‌صدر جهت توطئه‌چینی‌هایش نبود، بلکه با سکوت همراه با مدیریت، هم‌زمان مراقب اعمال و رفتار وی نیز بودند. در هر حال بنی‌صدر با شعار خودساخته «بنی‌صدر، صد در صد» و شکردهای عوام‌فریبانه به آرزوی دیرینه خود یعنی ریاست جمهوری اسلامی ایران رسید. یکی از شکردهای وی این بود که قبل از ورود به بیت امام، در پاسخ به این سؤال که آیا برای ریاست جمهوری ثبت‌نام می‌کنید؟



روزگار شما، روزگار تاریکی خواهد شد، باید با کمال قدرت و استقامت در برابر جوسازها، چماق به دست‌ها و زورگوها بایستید تا آن‌ها را از سر راه خودتان بردارید... شایان ذکر است که این عناوین، دائماً از سوی قشر روشنفکران وابسته، به ویژه شخص بنی‌صدر، به شهید بهشتی، یارانش و حزب جمهوری اسلامی نسبت داده می‌شد؛ به طوری که در مراسم استقبال از بنی‌صدر، شعارهای «مرگ بر انحصارطلبان»، «حزب چماق به دستان، باید بره گورستان» از جانب هواداران وی سر داده شد.

راهکار سوم: پیوند با گروهک‌های محارب و حمایت از آنان: وی همچنین به منظور مقابله با امام و یاران ایشان، با گروهک‌های محارب و مخالف امام و به ویژه گروهک تروریستی مجاهدین خلق - منافقین - پیوند یافت و با حمایت همه‌جانبه از آنان در صدد حذف نیروهای انقلابی درآمد که در این مورد در بخش‌های پایانی مقاله به تفصیل سخن خواهیم گفت.

راهکار چهارم: مظلوم‌نمایی: بنی‌صدر البته در این راه علاوه بر اتهام‌زنی به یاران امام، خود را «مظلوم» معرفی می‌کرد تا از این رهگذر به‌زعم خود، به انتقام از اصحاب امام بپردازد. وی، شهید بهشتی و سایر همراهان امام را چماق‌دار و اخلال‌گر معرفی نموده و مدعی شد: «دو سال ارشاد و هدایت و بالاخره هشدار و اخطار، نتوانست جلوی چماق‌داری را بگیرد؛ نتوانست چماق‌داران را متقاعد کند که کشور با چماق قابل اداره نیست... در این دو سال، چماق‌داران در این جا و آن جای کشور، آزادی و امنیت مردم و آبروی و حیثیت انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ما را به بازی گرفتند... وی در نطق معروف غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ نیز با گرفتن ژست مظلومانه خود را به اصطلاح «قربانی چماق‌داران» معرفی کرد و گفت: (ترجیح می‌دهم امروز به دست تبه‌کار چماق‌داران کشته بشوم، بلکه رسم چماق‌داری در این کشور از میان برود.)

بنی‌صدر در این غائله در حالی که چند برگه و کارت شناسایی را نشان می‌داد، آن‌ها را متعلق به چند تن از افراد کمیته و حزب جمهوری اسلامی خواند که آنان را به عنوان چماق‌دار دستگیر کرده‌اند. پس از اعلام این مطلب، بنی‌صدر با شعارهای «مرگ بر بهشتی»، «سردسته چماق‌داران بهشتی» «بنی‌صدر، بنی‌صدر افشا کن، بهشتی را رسوا کن» و ... مورد تشویق قرار گرفت.

بنی‌صدر که به زعم خود، با اتخاذ این راهکار قصد تثبیت خود و به حاشیه راندن نیروهای اصیل انقلابی و پیرو راستین خط اسلام و امام را داشت، ره به جایی نبرد؛ چرا که در خرداد ۱۳۶۰ در یک اقدام انقلابی توسط مجلس استیضاح و سپس توسط امام عزل شد. وی که پیش از این، پیوندی عمیق با گروهک منافقین ایجاد کرده بود، در هفتم مرداد ۱۳۶۰ به همراه سرکرده این گروهک یعنی مسعود رجوی، از ایران گریخت و به اغوش معشوق و معبود حقیقی‌اش یعنی غرب پناه برد.

راهکار دیگر بنی‌صدر جهت حذف نیروهای انقلاب، ترور شخصیت و توهین و افترا نسبت به نزدیک‌ترین و وفادارترین یاران امام خمینی بود.

بنی‌صدر علاوه بر اتهام‌زنی به یاران امام، خود را «مظلوم» معرفی می‌کرد تا از این رهگذر به‌زعم خود، به انتقام از اصحاب امام بپردازد. وی، شهید بهشتی و سایر همراهان امام را چماق‌دار و اخلال‌گر معرفی نمود.

انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری اسلامی ایران، آغاز روندی بود که وی به منظور حذف نیروهای انقلابی و خط امامی اتخاذ کرده بود. در تیررس این اهداف شوم بنی‌صدر، افراد بزرگواری از قبیل شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و ... بودند.

منافقین؛ کینه، نفرت، انتقام

نام سازمان به اصطلاح مجاهدین خلق ایران، پیوندی شگرف و عمیق با شاخصه‌هایی نظیر «کشتار»، «کینه»، «نفرت»، «انتقام» و ... دارد. هر چند این گروهک تروریستی در ابتدای راه جهت مقابله حکومت طاغوتی پهلوی دوم، تاسیس و مشغول به کار شده بود، اما به مرور زمان و با تغییر صریح ایدئولوژی خود، به تیغی گزنده بر ضد ملت ایران و انقلاب اسلامی تبدیل شدند. انحراف ایدئولوژیکی سران این گروهک موجب بریده شدن برخی افراد از این گروه شد. افرادی مانند شریف واقفی و صمدیه لباف قربانی همین مسئله شده و در اثر تصفیه‌های خونین گروهک مجاهدین خلق، به قتل رسیدند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اعضای این

گروهک به جای همراهی و همدلی با انقلاب و مردم، در مقابل آنان قرار گرفتند و جنایت‌هایی را آفریدند که در نوع خود کم‌نظیر بود. این سازمان، طی اطلاعیه‌ای در ۱۳۵۷/۱۲/۱۳ به بهانه هشدار در مورد «توطئه ضد انقلابی شرم‌آوری برای حمله به دفتر جنبش ملی مجاهدین» با مقایسه شرایط پس از انقلاب و رژیم شاه، ضمن بزرگ‌نمایی تشکیلات سازمان و مظلوم‌نمایی، مدعی شد که «گروه‌های مشکوک راست‌گرا» تهاجم علیه آن را آغاز کرده‌اند و از این پس مسئولیت برخوردها و حوادث بر عهده سازمان نخواهد بود. ادبیات خشونت‌بار و لحن تهدیدآمیز بیانیه در حالی که هنوز سه هفته از پیروزی انقلاب گذشته بود، نشانه آشکاری از تمایل شتابناک سازمان به شورشگری محسوب می‌شود، آن هم در شرایطی که کمترین زمینه برای شورشگری وجود نداشت.

سازمان طی اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۲ در ۲۶ فروردین ۱۳۵۸، در اوج همبستگی ملت، خطر «جنگ داخلی» را مطرح کرد. روحیه شورشگران اقتضای کرد که جامعه را در استانه جنگ داخلی، کشمکش و تضادهای حل‌نشده بنمایانند. غیر از این، پس از افشای توطئه ناکام کودتای نوژه در ۱۹ تیر ۱۳۵۹، براساس مدارک به دست آمده، مشخص گردید که سازمان مجاهدین خلق در براندازی نظام نوپای جمهوری اسلامی نیز دست دارد. به نوشته کتاب کودتای نوژه: «از سوی دیگر سازمان منافقین به واسطه قدرت اطلاعاتی خود که ناشی از وجود عناصر نفوذی‌اش از جمله میان کودتاجیان و همچنین ستاد ختنی سازی کودتا بود، به ارزیابی احتمالات و سرانجام کودتا پرداختند. اطلاعاتی که عناصر نفوذی سازمان در میان کودتاجران از روند حجم وسیع کودتا در اختیار سازمان قرار می‌دادند، سازمان را متقاعد ساخت تا رضایت خود را از وقوع کودتا و همکاری در خفا اعلام نماید...» این سازمان از بهار ۱۳۶۰، عملیات فشرده آماده‌سازی خود را برای شورش مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی آغاز کرده و با اتکا به ارتباط با دولت عراق و دولت‌های غربی، حمایت لجستیک و تبلیغاتی آن‌ها را نیز کسب نموده بود. درگیری پراکنده مسلحانه و اقدام به بمب‌گذاری و آمادگی برای ترورهای گسترده توسط سازمان از فردای سی‌ام خرداد ۱۳۶۰ آغاز شد.

روز دوم تیر ماه، یک بمب در سالن راه آهن قم در لحظه پیاده و سوار شدن مسافران منفجر گردید و هفت شهید و بیش از ۵۰ زخمی بر جای گذاشت. روز ششم تیر، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، امام جمعه تهران مورد سوء قصد این گروهک قرار گرفت. طرح اصلی این توطئه، جواد قدیری از سران این گروهک تروریستی بود. روز هفتم تیر نیز آن فاجعه وحشتناک به دست رجوی و اقمارش رقم خورد. مسعود رجوی در تشریح عملکرد قبیحش می‌گوید: «... مرحله اول، نوبت «سران سیاسی» بود. قبل از هر چیز، شاه مهرها هدف بودند...» در گزارش وزارت خارجه آمریکا، درباره سازمان که در سال ۱۹۹۴ میلادی انتشار یافت نیز صراحتاً مسئولیت انفجار هفتم تیر بر عهده آن سازمان گذارده شده است: «مجاهدین [خلق] موجی از بمب‌گذاری و ترور را علیه رژیم [امام]



سکوت امام و برخی از یاران ایشان هیچ‌گاه به معنای پله و رها گذاشتن بنی‌صدر جهت توطئه‌چینی‌هایش نبود، بلکه با سکوت همراه با مدیریت، هم‌زمان مراقب اعمال و رفتار وی نیز بودند.

پس از افشای توطئه ناکام کودتای نوژه در ۱۹ تیر ۱۳۵۹، براساس مدارک به دست آمده، مشخص گردید که سازمان مجاهدین خلق در براندازی نظام نوپای جمهوری اسلامی نیز دست دارد.

داستان پیوند شومی که بین بنی‌صدر لیبرال و رجوی منافق رقم خورد، خود قصه‌ای عبرت‌آموز است. پیوند شومی که حاصل آن انتقام‌های کور منافقین و بنی‌صدر از نیروهای خط امامی و سرمایه‌های نظام شد و ترورهای کور تابستان ۱۳۶۰ را رقم زد.



دیدار مسعود رجوی با صدام حسین در بغداد

حرمینی آغاز نمودند که تا امروز نیز طنین انداز است. شاخص ترین حمله در ۲۸ ژوئن ۱۹۸۱ - ۷ تیر ۱۳۶۰ - رخ داد و این زمانی بود که دو بمب مرکز حزب جمهوری اسلامی را از هم متلاشی کرد و منجر به کشته شدن ۷۴ تن از رهبران ارشد رژیم گشت، من جمله رهبر حزب جمهوری اسلامی، آیت الله بهشتی، ۴ وزیر، ۲۷ نماینده مجلس.»

پس از این جنایت نیز سازمان مجاهدین خلق دست به جنایت‌ها و ترورهای فراوانی زد که از آن جمله می‌توان به فاجعه ۸ شهریور ۱۳۶۰ اشاره نمود. طومار پر حجم جنایت و آدمکشی منافقین بعدها با شهادت بهترین یاران امام و انقلاب ادامه یافت. در زمان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نیز این سازمان خائن، به عنوان ستون پنجم ارتش بعثی عراق عمل نمود و همراه با صدام جنایتکار، در کشتار ملت بی دفاع ایران و رزمندگان سلحشور جبهه‌ها، شرکت نمود. این گروهک هر چه از عمرش می‌گذشت، بیش از پیش به درپوزگی و اضمحلال افتاد و امروزه نیز با گروه اندک باقیمانده خود در بیغوله‌ای از کشور عراق در برزخ اخراج و یا محاکمه قرار دارد. گروهکی که زمانی وعده فتح سه روزه تهران را می‌داد، اکنون در آن چنان محمصه‌ای گرفتار شده است که هر روز در تلاطم عجیب، بیش از پیش، دست و پا می‌زند.

اوج روابط بنی صدر و رجوی

داستان پیوند شومی که بین بنی صدر لیبرال و رجوی منافق رقم خورد، خود قصه‌ای عبرت آموز است. پیوند شومی که حاصل آن انتقام‌های کور منافقین و بنی صدر از نیروهای خط امامی و سرمایه‌های نظام شد و ترورهای کور تابستان ۱۳۶۰ را رقم زد. همان گونه که پیشتر گفته شد، فاز نظامی اقدامات جنایتکارانه منافقین از اواخر خرداد ۱۳۶۰ و همزمان با استیضاح و عزل بنی صدر رقم خورد. این پیوند البته پیش از این در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ و حوادث تلخ این روز، عریان‌تر از قبل نمایان شد. در این روز به بهانه سالروز درگذشت دکتر محمد مصدق، مراسمی در دانشگاه تهران برگزار شد. بخش سازماندهی شده و متشکل جمعیتی که در ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران اجتماع کرده بودند، هواداران سازمان مجاهدین خلق بودند. روز قبل از مراسم، به وسیله سرتیم‌ها از تمام افراد میلیشیا و هواداران سازمان خواسته شد که از صبح روز ۱۴ اسفند برنامه خود را شروع کنند. تیم‌ها با فرماندهی مشخص و آمادگی کامل، برای درگیری تقسیم شده بودند. در این مراسم که گروهک‌های مخالف نظام، شعارهایی علیه دستگاه قضایی و شخصیت‌های برجسته نظام از جمله شهید مظلوم دکتر بهشتی سر می‌دادند، بنی صدر با ایراد سخنان فتنه گرانه، ضمن حمله به نهادها و شخصیت‌های انقلابی، به هنگام سخنرانی اش، صریحاً از گارد ریاست جمهوری خواست تا مردمی را که علیه سیاست‌های غیر اصولی او شعار می‌دادند، دستگیر نمایند. این سخنرانی به آشوب بر ضد نیروهای انقلابی انجامید و اولین پیوند جدی منافقین و بنی صدر را علنی ساخت. این همکاری، انچنان علنی و تنگاتنگ

بنی‌صدر که به زعم خود، با اتخاذ این راهکار قصد تثبیت خود و به حاشیه راندن نیروهای اصیل انقلابی و پیرو راستین خط اسلام و امام را داشت، ره به جایی نبرد؛ چرا که در خرداد ۱۳۶۰ در یک اقدام انقلابی توسط مجلس استیضاح و سپس توسط امام عزل شد.

درگیری پراکنده مسلحانه و اقدام به بمب‌گذاری و آمادگی برای ترورهای گسترده توسط سازمان از فرای سازمان خرداد ۱۳۶۰ آغاز شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اعضای گروهک مجاهدین خلق ایران به جای همراهی و همدلی با انقلاب و مردم، در مقابل آنان قرار گرفتند و جنایت‌هایی را آفریدند که در نوع خود کم‌نظیر بود.

بنی‌صدر با ایراد سخنان فتنه‌گرانه، ضمن حمله به نهادها و شخصیت‌های انقلابی، به هنگام سخنرانی‌اش، صریحاً از گارد ریاست جمهوری خواست تا مردمی را که علیه سیاست‌های غیر اصولی او شعار می‌دادند، دستگیر نمایند.

مجلس شورای اسلامی و دولت رجایی و در شرایط حساس ناشی از جنگ عراق علیه ایران، با حمایت تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق، مدعی وقوع «بن‌بست» شده و برگزاری «رفراندوم» را عنوان کرد. مسعود رجوی که در طرح‌های بنی‌صدر، همفکری و هماهنگی قبلی و بعدی سازمان با وی را هدایت می‌کرد، طی نامه‌ای با تبریک به رئیس‌جمهور به خاطر ارائه رفراندوم، او را در پیگیری این طرح، تشجیع و تشویق نمود و تأکید کرد: «هیچ یک از حضرات را یارای حذف شما نیست... طرف دیگر، به خوبی می‌داند که شما چه از نظر سیاسی و چه به لحاظ اجتماعی، در وضعی هستید که اگر بخواهید و اگر بایستید، می‌توانید فی‌الواقع جارویش کنید.»

پس از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و در دستور کار قرار گرفتن طرح بررسی کفایت سیاسی رئیس‌جمهور در مجلس، سازمان نیز طی اطلاعیه مورخ ۲۴ خرداد، اخطار کرد که عزل رئیس‌جمهور «عملاً مفهومی جز اعلام جنگ مرتجعین به تمامی خلق ایران ندارد.»

مجاهدین خلق، پی در پی اطلاعیه می‌دادند و با هر تمهیدی به دنبال آن بودند که چرخه سقوط قانونی بنی‌صدر را از حرکت بیندازند. از این رو، سه اعلامیه پی در پی در روزهای ۲۷ و ۲۸ خرداد، انتشار دادند. در بخشی از این اعلامیه‌ها آمده است: «در آستانه پیاده شدن آخرین مرحله کودتا... سازمان... پیشنهاد می‌کند که... مردم قهرمان... بار دیگر فریاد پرخروش «الله‌اکبر» را در مخالفت با روش‌های انحصارطلبانه ضد مردمی و ضد اسلامی و در حمایت از آزادی‌های اساسی و رئیس‌جمهور دکتر بنی‌صدر، در پشت‌بام خانه‌ها، طنین‌افکن سازند.» این تهدیدها ره به جایی نبرد و عاقبت با رأی مجلس و تنفیذ امام، بنی‌صدر از ریاست جمهوری عزل شد. پیوند و روابط صمیمانه بنی‌صدر با مسعود رجوی آنچنان بود که هر دو مخفیانه در هفتم مرداد ۱۳۶۰ از ایران گریختند. این پیوند شوم موجب شد تا انتقام‌گور از یاران امام در سرلوحه اعمال لیبرال - منافقین جدید قرار گیرد و بدین ترتیب تابستان داغ را در سال ۱۳۶۰ نصیب ملت ایران نماید؛ تابستان داغی که حاصل آن قربانی شدن صدها تن از بهترین مردمان این آب و خاک بود.

پی‌نوشت:

۱. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۴۰.

منابع و مأخذ:

سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تافرجام، ج ۲، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۸۵.
بازخوانی پرونده یک رئیس‌جمهور، قاسم روانبخش، دفتر جریان‌شناسی تاریخ معاصر، قم، ۱۳۸۲.
روزنامه کیهان، خرداد ۱۳۶۰.

بود که بعدها در مراسم عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر، آیت‌الله خامنه‌ای صراحتاً به این موضوع اشاره کردند: «نامه‌ای در دست است که از نزدیکی و همکاری مستمر بنی‌صدر و مسعود رجوی حکایت می‌کند. در این نامه آمده است: آخرین حرف ما این است که اگر شما امکانات کافی برای ممانعت از چماق‌داری ندارید، ما با تمام قوا آماده همکاری هستیم و قادریم طی مدتی کوتاه با کم‌ترین آسیب، در نخستین تجربه، اعم از میتینگ یا راهپیمایی، چماق و چماق‌داری را از صحنه اجتماعات جارو کنیم.»

با اوج‌گیری تنش در فضای سیاسی کشور، بنی‌صدر در مقابله با



پس از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و در دستور کار قرار گرفتن طرح بررسی کفایت سیاسی رئیس‌جمهور در مجلس، سازمان نیز طی اطلاعیه مورخ ۲۴ خرداد، اخطار کرد که عزل رئیس‌جمهور «عملاً مفهومی جز اعلام جنگ مرتجعین به تمامی خلق ایران ندارد.»

با اوج‌گیری تنش در فضای سیاسی کشور، بنی‌صدر در مقابله با مجلس شورای اسلامی و دولت رجایی و در شرایط حساس ناشی از جنگ عراق علیه ایران، با حمایت تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق، مدعی وقوع «بن‌بست» شده و برگزاری «رفراندوم» را عنوان کرد.

